

تأثیرپذیری شاعران معاصر از شعر کهن از دید تصویرسازی

علی سرور یعقوبی*

چکیده

تصویرسازی و تخیل از بن‌مایه‌های بنیادین شعر بشمار می‌آید؛ به گونه‌ای که می‌توان آن‌ها را عامل جداکننده شعر از نثر انگاشت. به سخن دیگر، تخیل، جان مایه شعر است. در این مقاله نگارنده کوشیده است تا پیوندهای آشکار شعر کهن فارسی و شعر معاصر را از دیدگاه‌های شاعرانه بررسی کند. شاید کسانی باشند که این دو شیوه شاعری را یک‌سره از هم گسسته معرفی کنند، اما به یاری سنجش‌هایی از این دست می‌توان داوری کرد که آیا پیوندی میان این دو سبک وجود دارد یا یک‌سره از هم بیگانه است. یکی از زمینه‌هایی که در بررسی سنجش بکار می‌آید، همانندی‌هایی است که در تصویرسازی دیده می‌شود یا کارکرد عناصری است که در تخیل دخالت دارد. این عناصر یا از طبیعت گرفته شده است که در همه زمان‌ها و مکان‌ها وجود دارد و پای‌دار است، اما از دید اقلیمی و جغرافیایی متفاوت است، یا پدیده‌های پیرامونی و محیطی است که با گذر زمان و دگرگونی در شیوه زندگی تحول می‌یابد. از این رو بیش‌ترین پیوند در میان این دو سبک می‌تواند بر پایه عناصر طبیعت و کارکرد آن‌ها در تصویرسازی پدید آمده باشد.

کلید واژه

تصویر، تخیل، اقلیم، شعر.

* عضو هیأت علمی دانش‌گاه آزاد اسلامی - واحد اراک.

مقدمه

با این‌که در هر دوره‌ای از تاریخ ادبیات یا در هر سبک ادبی، بسیاری از عناصر شعر دست‌خوش دگرگونی می‌شود، اما در یک نگاه فراگیر و کلی باید گفت ادبیات، در کلّ یک زنجیره بسیار بلند با حلقه‌های وابسته به هم است و اگر چه برخی از عناصر تشخصی چشم‌گیر پیدا می‌کند و سبکی نو را پدید می‌آورد، بسیاری از ریشه‌ها، سرچشمه‌ها و ذهنیت‌ها همچنان پای‌دار می‌ماند. مانند درختی کهن‌سال که ریشه‌هایش در ژرفای خاک نهان است، اما تنه و شاخه‌ها و برگ‌ها در هر فصلی از سال حال و هنجاری دیگرگون به خود می‌گیرد.

همانندی‌های تصویری در شعر کهن و معاصر

در هر دوره یا سبک به مقوله‌هایی برمی‌خوریم که در سبک پیشین کارکردی ویژه در تصویرسازی یا تفکر داشته و خود را به همان صورت هم‌چنان نگاه داشته است. سخن‌وران سبک‌های بعد دست به نوآوری زده، آن عناصر را در شعر خویش رنگی دیگر داده و به جامه‌ای نو آراسته‌اند. در واقع برخی دست‌مایه‌های خویش را از همان ریشه‌ها برگرفته‌اند، اما به یاری خلاقیت خویش چیزی بر آن افزوده و از آن خویش کرده‌اند. فردوسی در دیباجه داستان بیژن و منیژه در تصویرهایی که از شب ساخته است، روی شب را قیراندوده دانسته و هراس و وحشت را در آن برجسته کرده و به نمایش گذاشته است:

شبی چون شبه، روی شسته به قیر؛

نه بهرام پیدا، نه کیوان، نه تیر

...

چنان گشت باغ و لب جویبار

کجا موج خیزد ز دریای قار

سپهر اندر آن چادر قیرگون

تو گفتی شدستی به خواب اندرون^۱

نیز ناصر خسرو این تصویرها را ارایه کرده است:

شبی تاری، چو بی ساحل دمان پر قیر دریایی

فلک چون پر ز نسربین برگ نیل اندوده صحرائی

زمانه رخ به قطران شسته و زرفتن برآسوده



که گفتی نافریده‌ستش خدای فرد، فردایی^۲
در شعر فردوسی بنیاد پندار شاعرانه بر تیرگی شب و قیر استوار است. قیر
بن‌مایه‌است که نمادگونه تیرگی و سیاهی است و شاعر شب را به کسی مانند کرده که
چهره خود را به قیر شسته است و در ادامه شب را به دریایی موج خیز از قیر مانند کرده
است. در تصویری که ناصر خسرو ساخته، همان بن‌مایه شعر فردوسی بکار گرفته شده
است و شب به دریایی بی‌کرانه، دمنده و توفانی از قیر مانند شده است. این بن‌مایه
تصویرساز در شعر معاصر و از آن میان نیما یوشیج، رخ نموده است:

این زمان بالش در خونش فرو

جغد بر سنگ نشسته است خموش

هیس! مبادا سخنی جغدی پیر

پای در قیر به ره داد گوش^۳

که قیر، استعاره از تیرگی شب است. سهراب سپهری نیز در نخستین دفتر از
هشت کتاب، یعنی «مرگ رنگ»، از همین بن‌مایه بهره گرفته است:

بانگی از دور مرا می‌خواند

لیک پاهایم در قیر شب است^۴

در شعر کهن بارها به همانندی خورشید و طاووس بر می‌خوریم، آن‌چنان‌که در
بیت زیر خاقانی خورشید را طاووس انگاشته است:

گیتی زرد لشکرش، طاووس بسته زیورش

در شرق رنگین شه‌پرش، در غرب منقار آمده^۵

و نیما نیز در تصویر زیر طاووس را استعاره از خورشید آورده است:

صبح گاهان که بسته می‌ماند

ماهی آبنوس در زنجیر گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دم طاووس پر می‌افشاند

روی این بام تن بشسته ز قیر^۶

و این تصویر از مهدی اخوان ثالث:

طاووس گشود چتر بوقلمون

خفاش به کنج غار مسکن کرد^۷

که در همه تصویرها طاووس استعاره آشکار از خورشید است. لاله و شقایق
همواره از بن‌مایه‌های تصویرساز در شعر فارسی بوده است. به این تصویر در شعر رودکی
بنگریم:

لاله میان کشت بخندد همی ز دور
 چون پنجه عروس به حنا شده خضیب^۸
 همین تصویر را با تغییراتی اندک، نیما در شعر خرمن‌ها بازآفرینی کرده است. اگر دقت کنیم می‌بینیم آن‌چه که زیرساخت تصویر را تشکیل می‌دهد، عنصر رنگ است، بی‌آن‌که از رنگی ویژه یاد شود. هم در شعر رودکی و هم در شعر نیما تضاد و برجستگی دو عنصر لاله و شقایق که سرخ و آتشین است، در میان رنگ سبز و زنده کشت‌زار، دست‌مایه پندار شاعرانه شده است، ضمن این‌که از زاویه‌های دیگر نیز میان مشبه و مشبه به، همانندی وجود دارد:

خنده خواهد بست بر لب، روی گندم‌ها شقایق، آه! بعد از ما
 می‌خرامند آن نگاران، نازک اندامان میاه ره به سوی کشت‌گاهان^۹
 حافظ که چیره‌دستی و نوآوری در تصویرسازی کم مانند است، این تصویر زیبا و پر تحرک و پویا را از لاله ارایه داده است:

تنور لاله چنان برفروخت باد بهار
 که غنه غرق عرق گشت و گل بجوش آمد^{۱۰}
 لاله در برفروختگی و سرخی نیز سیاهی ته آن به تنور مانند شده است و به اعتبار سرخی، آتش تنور در ذهن تداعی می‌شود و افزون بر این به گردی و ریخت آن‌ها نیز توجه داشته است. در شعر سپهری این تصویر با دگرگونی نام به شقایق بازسازی شده است:

و یک بار هم در بیابان کاشان هوا ابر شد
 و باران تندی گرفت
 و سردم شد، آن وقت در پشت یک سنگ،
 اجاق شقایق مرا گرم کرد^{۱۱} علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 یا این تصویر از شفیع کدکنی:
 چون شانه سرهای بهار امشب
 بر آتش سیراب و سرخ لاله وحشی
 خواهم که مزدا را نمازی گرم بگزارم^{۱۲}
 که به آن جنبه‌ای اسطوره‌ای نیز بخشیده است و از سوی دیگر صفت وحشی که به لاله نسبت داده شده آن را نوآیین کرده است.

آیا این تصویری که نیما از طالع «لیکا» با «زن» به یاری تشبیه ارایه کرده است ما را ناخودآگاه به یاد تصویر منوچهری از «نارنج» نمی‌افکنند؟ گرچه تفاوت‌هایی هست، اما دقت در ریزه‌کاری‌ها نشان می‌دهد که نیما به این تصویر منوچهری می‌اندیشیده است:

طالع ما ز نخست

داشت با هم پیوند

من تو را بوده‌ام آن گونه که تو

بوده‌ای نیز مرا

هم‌چو دو کفۀ نارنج بریده به نهانش دستی،

وین دمش داده همان دست نهان پیوستی^{۱۳}

و این تصویر از منوچهری:

نارنج چو دو کفۀ سیمین ترازو هر دو ز زر سرخ طلای کرده برون‌سو
آکنده به کافور و گلاب خوش و لولو و آن‌گاه یکی زرگر زیرک دل جادو،

با راز به هم باز نهاده سر هر دو

رویش به سر سوزن بر آژده هم‌وار^{۱۴}

یادکرد «کفۀ» در تصویر نیما نشان می‌دهد که او ترازو را در ذهن داشته است. دیگر این که «دست نهان» و «پیوستن نهان» جای‌گزین زرگر زیرک دل جادو شده است.

خورشید در قاموس تصویری شاعران پارسی گو، با صدها نام و چهره خود را نشان داده و انگیزه‌ای شده است برای زیباترین نگاره‌های شاعرانه. این نگاره‌ها گاهی یادآور ارزش باستانی و اسطوره‌ای خورشید در فرهنگ ایرانی است. در شاه‌نامه، دیوان خاقانی، غزل‌های مولانا، حافظ و در شعر معاصر زمینه‌آفرینش‌های هنری بسیاری شده است و گاهی همانندی‌هایی را در میان این تصویرها می‌توان یافت که نشان از پای‌داری یک بن‌مایه تصویری در درازنای تاریخ ادبی ایران دارد:

چو بگذشت شب گرد کرده عنان

برآورد خورشید رخشان سنان^{۱۵}

شب عربی وار بود، بسته نقاب بنفش

از چه سبب چون عرب نیزه کشد آفتاب؟^{۱۶}

و از سیاوش کسرایی است:

به یال کوه‌ها لغزید کم‌کم پنجه خورشید

هزاران نیزه زرین به چشم آسمان پاشید^{۱۷}

در آثار بسیاری از شاعران معاصر رگه‌هایی از پیوستگی در تصویرسازی را با شعر کهن می‌توان یافت، اما این پیوستگی یک‌سره به خواست شاعر و آگاهانه نیست. در شعر برخی از شاعران مانند فریدون مشیری سطحی است و در شعر برخی دیگر مانند اخوان، نیما، سپهری و شفیعی کدکنی بسیار ظریف و پنهان.

مهدی اخوان ثالث که میانجی و پل پیوند شعر معاصر و کهن است لحظه‌ها را از آن دید که کلی دریافت می‌شود و آرام و پیوسته می‌گذرد، به جوی‌باری مانند کرده است:

از تهی سرشار
جوی‌بار لحظه‌ها جاریست^{۱۸}
سنجیده شود با این بیت مولانا:
عمر هم چون جوی نو نو می‌رسد
مستمری می‌نماید در جسد
و این بیت پرآوازه از حافظ:
بر لب جوی نشین و گذر عمر ببین
کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس^{۱۹}
حافظ در بیتی بس زیبا با قطره و دریا چنین تصویری ساخته است:
خیال حوصله بحر می‌پزد هیهات
چه‌هاست در سر این قطره محال اندیش^{۲۰}
نیما در شعر خانه سربوبلی شاید به این بیت حافظ اندیشیده باشد:
قطره ناچیز را مانم ولیکن
هم‌چنان دریای طوفانی به دل هم‌واره می‌جوشم^{۲۱}
و از این بیت حافظ:
هر مرغ فکر کز سر شاخ سخن بجست،
باز زطره تو به مضراب می‌زدم^{۲۲}
چنین تصویری در شعر نیما نیز پدید آمده است:
لیک فکریش به سر می‌گذارد
هم‌چو مرغی که بگیرد پرواز
هوس دانه‌اش از جا برده^{۲۳}

نمی‌توان بی‌چند و چون داوری کرد که شاعران معاصر مستقیماً به این تصویرها می‌اندیشیده‌اند و نمونه‌برداری کرده‌اند اما نمونه‌هایی که یاد شد، اندکی است از بسیار و



نشان‌گر این است که این شاعران، از شعر کهن مایه‌ها اندوخته و با زمینه‌های گسترده شعر کهن آشنا بوده‌اند و از ره‌گذر این آشنایی، ذهنیت‌هایی پیدا کرده‌اند و دست کم به شیوه‌ای ناخودآگاهانه، این بن‌مایه‌ها در سروده‌های آنان راه یافته است.

در شعر خاقانی بارها خورشید به ترنج یا نارنج مانند شده است، هم از آن روی که گرد است و هم از آن روی که نارنجی رنگ است:

من سپهرم کز بهار باغ شب گم کرده‌ام

روز نو را بین ترنج مهرگان آورده‌ام^{۲۴}

و مهدی اخوان ثالث در دفتر آخر شاه‌نامه چنین تصویری از خورشید آفریده

است:

بیشه کم‌کم در کنار برکه می‌خوابید

و آفتاب زرد نارنجی

چون ترنجی پیر و پژمرده

از خلال شاخ و برگ ابر می‌تابید^{۲۵}

شباهت خورشید و آینه از زمینه‌هایی دیگر است که در هر دو شیوه کهن و نو،

شایان بررسی است؛ آن چنان که در نمونه‌های زیر از خاقانی و اخوان دیده می‌شود:

بادت جلال و مرتبه چندان که آسمان

هر صبح دم برآورد از خاور، آینه^{۲۶}

بامدادان کنم از دیده گلاب افشانی

کاتشین آینه، عربان به خراسان یابم^{۲۷}

و تصویر زیر از اخوان ثالث:

باز آینه خورشید از آن اوج بلند

راست بر سنگ غروب آمد و آهسته شکست،

شب رسیده از ره و آینه خرد شده

شد پراکنده و بر دامن افلاک نشست^{۲۸}

در سروده‌های خاقانی بارها به شباهت خورشید و قندیل چه به صورت تشبیه و

چه استعاره بر می‌خوریم:

رخ صبح قندیل عیسی فرورد

تن ابر زنجیر رهبان نماید^{۲۹}

تیری که سوخته است ز قندیل دیر عیسی

گفت از شعاع مدح تو به مخبری ندارم^{۳۰}

همین کاربرد را اخوان در شعر زمستان دارد:
و قندیل سپهر تنگ میدان مرده یا زنده،
به تابوت ستمبر ظلمت نه توی مرگ اندود پنهانست^{۳۱}
در سنت شعر پارسی، برداشت شاعران از رنگ آسمان، هم‌واره سبز است:
داری گشادنامه جان در ده فلک؛
گو ده کیا که: نزل تو این جا برافگند.
کس نیست در ده ار چه علف‌خانه‌ای به جاست؛
کس بر علف چه نزل مهیا برافگند؟^{۳۲}
اینست کشتی شکاف طوفانی
که از این سبز بادبان برخاست^{۳۳}
و از حافظ است:
مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو
یادم از کشته خویشت آمد و هنگام درو^{۳۴}
باز هم از خاقانی:
آب حیات نوشد و پس خاک مردگان
بر روی هفت دخمه خضرا برافگند^{۳۵}
در سروده‌های شاعران معاصر و از آن میان مهدی اخوان ثالث تصویرسازی‌هایی
که از آسمان شده است، آن را سبز انگاشته‌اند:
و آسمان این گنبد بلور سقفش دور
زی چمن‌زاران سبز خویشت خواندشان^{۳۶}
و باز شباهتی که شاعران هر دو شیوه میان آسمان با گنبد، طاق و بلور یافته‌اند
که اتفاقاً پیوندهای چندگانه را در بیت‌های زیر، یک‌جا می‌توان یافت:
حافظ:
گفتم این جام جهان بین به تو کی داد حکیم؟
گفت آن روز که این گنبد مینا می‌کرد.^{۳۷}
برقی دمید و تیشه خونین خویشت را
بر فرق شب نواخت
طاق بلند شیشه‌ای آسمان شکست^{۳۸}
مهدی اخوان ثالث:
و آسمان این گنبد بلور سقفش دور
زی چمن‌زاران سبز خویشت خواندشان^{۳۹}



نتیجه‌گیری

برپایه نمونه‌هایی که یاد شد، دست کم می‌توان گفت پیوستگی دو سبک شعری کهن و معاصر، از دید پندارهای شاعرانه نمودی آشکار دارد. گاهی تأثیرپذیری‌ها، آن‌چنان ظریف و پنهان است که به دشواری می‌توان دآوری کرد که خودآگاه بوده است یا ناخودآگاه. گاهی این تأثیرپذیری‌ها، برجسته‌تر است و آن زمانی است که پای چند عنصر تصویرساز در میان باشد. اما آن‌چه بیش‌تر ما را به درنگ وامی‌دارد، کارکرد عناصر طبیعی است که زمینه پیوند را پدید آورده است و بیش از هر چیز عناصر مهم و گسترده طبیعت مانند آسمان، خورشید، دریا و... در این میان نقش آفرینند. پیوند میان شعر معاصر و کهن بسیار گسترده‌تر از آن است که در این مقاله بگنجد، چه از دید زبانی، چه از دید هنری و چه از دید فکری.

پی‌نوشت‌ها

۱. نامه باستان، ج ۵، ص ۱
۲. گزیده اشعار ناصر خسرو، ص ۶
۳. مجموعه کامل اشعار نیمایوشیج، ص ۴۴۴
۴. هشت کتاب، ص ۱۲
۵. دیوان خاقانی، ص ۳۸۹
۶. مجموعه کامل اشعار نیمایوشیج، ص ۴۲۴
۷. در حیات کوچک پاییز در زندان، ص ۲۶۷
۸. پیشاهنگان شعر پارسی، ص ۲۴
۹. مجموعه کامل اشعار نیمایوشیج، ص ۴۵۳
۱۰. دیوان حافظ، ص ۱۳۱
۱۱. هشت کتاب، ص ۳۹۶
۱۲. شب‌خوانی، ص ۴۹
۱۳. مجموعه کامل اشعار نیمایوشیج، ص ۵۸۱
۱۴. دیوان منوچهری دامغانی، ص ۱۵۳
۱۵. نامه باستان، جلد ۶ ص
۱۶. دیوان خاقانی، ص ۴۱

۱۷. از خون سیاوش، ص ۸۱
۱۸. آخر شاهنامه، ص ۳۱
۱۹. دیوان حافظ، ص ۱۶۴
۲۰. دیوان حافظ، ص ۱۷۱
۲۱. مجموعه کامل اشعار نیمایوشیج، ص ۳۹۳
۲۲. دیوان حافظ، ص ۱۸۳
۲۳. مجموعه کامل اشعار نیمایوشیج، ص ۶۱۲
۲۴. دیوان خاقانی، ص ۲۵۸
۲۵. آخر شاهنامه، ص ۱۱۲
۲۶. دیوان خاقانی، ص ۴۰۰
۲۷. دیوان خاقانی، ص ۲۹۵
۲۸. زمستان، ص ۱۲
۲۹. دیوان خاقانی، ص ۱۲۷
۳۰. دیوان خاقانی، ص ۲۸۱
۳۱. زمستان، ص ۹۹
۳۲. دیوان خاقانی، ص ۱۳۴
۳۳. دیوان خاقانی، ص ۶۲
۳۴. دیوان حافظ، ص ۲۱۸
۳۵. دیوان خاقانی، ص ۱۳۳
۳۶. آخر شاهنامه، ص ۶۸
۳۷. دیوان حافظ، ص ۱۱۹
۳۸. سرمه خورشید، ص ۱۰۶
۳۹. آخر شاهنامه، ص ۲۱۸

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



کتاب‌نامه

۱. آخر شاه‌نامه، مهدی اخوان ثالث، تهران، انتشارات مروارید، چاپ هشتم، ۱۳۷۳.
۲. آینه‌ای برای صداها (هفت دفتر شعر)، محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۳.
۳. از آسمان تا ریسمان (مجموعه شعر)، نادر نادریپور، تهران، انتشارات مروارید، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
۴. از خون سیاوش، سیاوش کسرایی، تهران، انتشارات سخن، چاپ چهارم، ۱۳۸۴.
۵. پیشاهنگان شعر پارسی، محمد دبیرسیاقی، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های حبیبی.
۶. در حیات کوچک پاییز در زندان، مهدی اخوان ثالث، تهران، انتشارات بزرگمهر، ۱۳۶۸.
۷. دیوان خاقانی شروانی، به کوشش ضیال‌الدین سجادی، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۶۸.
۸. دیوان حافظ، به کوشش محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران انتشارات نگاه، ۱۳۷۲.
۹. دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۰.
۱۰. زمستان، مهدی اخوان ثالث، تهران، انتشارات مروارید، چاپ دوازدهم، ۱۳۷۱.
۱۱. شام باز پسین، نادر نادریپور، تهران، انتشارات مروارید، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
۱۲. سرمه خورشید، نادر نادریپور، تهران، انتشارات مروارید، چاپ پنجم، ۱۳۸۲.
۱۳. گزیده اشعار ناصر خسرو، جعفر شعار، انتشارات علمی، ۱۳۷۰.
۱۴. مثنوی مولانا، به تصحیح نیکلسون، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۶۶.
۱۵. مجموعه کامل اشعار نیمایوشیج، گردآوری و تدوین سیروس طاهباز، تهران، انتشارات نگاه، چاپ هفتم، ۱۳۸۲.
۱۶. نامه باستان، (گزارش و ویرایش شاه‌نامه فردوسی)، میرجلال‌الدین کزازی، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۱.
۱۷. هشت کتاب، سهراب سپهری، تهران، انتشارات طهوری، چاپ چهل و سوم، ۱۳۸۵.